**جلسه 35**

**‌شنبه - 20/۰9/۹۵**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

‌بحث در روایاتی بود که استدلال شده بود به آن‌ها بر وجوب اتیان به نماز ظهر در وقت معروف به وقت فضیلت.

رسیدیم به روایت هشتم، صحیحه حلبی: اذا صلیت فی السفر شیئا من الصلوات فی غیر وقتها فلایضرک.

گفتند مفهومش این است که در حضر اگر نمازهای فریضه را در غیر وقتش بخوانی زیان دارد یعنی جایز نیست. و قطعا مراد وقت اصلی نیست. مگر می‌شود انسان در سفر نمازهای واجب را از وقت اصلی آن تاخیر بیندازد، قضاء بشود؟ مراد همان وقت معروف به وقت فضیلت است که در سفر تاخیر زیان ندارد، مفهومش این است که در حضر زیان دارد، یعنی جایز نیست.

آقای خوئی دو تا اشکال فرمود. فرمود اولا روایت ندارد اخّر الصلاة عن وقتها. دارد صلیت شیئا من الصلوات فی غیر وقتها. و این شامل تقدیم هم می‌شود. و این روایت هم که فی الجملة حکم را بیان می‌کند: صلیت فی السفر شیئا. نکره در سیاق نفی موجب عموم است؛ نکره در سیاق اثبات که موجب عموم نیست. فی الجملة است. قدر متیقن نماز شب است که در سفر تقدیم نماز شب از نیمه شب بر مسافر جایز است؛ مشروع است. اول شب نماز شب را بخواند و بخوابد.

اشکال دوم ایشان این است که فرمودند: مفهوم شرط که در اینجا نداریم. زیرا این شرط، محقق موضوع است. اذا صلیت شیئا من الصلوات فی غیر وقتها انتفائش به این است که لم تصل فی السفر شیئا من الصلوات فی غیر وقتها، نه این‌که صلیت فی الحضر شیئا من الصلوات فی غیر وقتها. و اذا لم تصل فی السفر شیئا من الصلوات فی غیر وقتها، ‌خب این دیگر معنا ندارد که ما بگوییم فیضرک. شما می‌گویید در سفر اگر برخی از نمازها را در غیر وقتش بخوانی مضر نیست، اگر نخوانی در سفر چیزی از نمازها را در غیر وقت خب دیگر اصلا موضوعی پیش نمی‌آید که ما راجع به حکم آن بحث کنیم. مفهومش این نیست که اذا صلیت فی الحضر شیئا من الصلوات فی غیر وقتها فیضرک.

بله، به عنوان مفهوم وصف اگر مطرح می‌کنید که هر قید زاید عرفا ظهور دارد در احترازیت و الا لغو می‌شود، قید فی السفر هم باید با فی الحضر فرق کند و الا قید فی السفر لغو می‌شود، کافی است در اختلاف سفر و حضر این‌که در حکم تنزیهی با هم فرق کنند نه در حکم الزامی. در سفر مکروه نیست جابجا کردن وقت نمازها فی الجملة. تاخیر نمازهای فریضه در سفر از اول وقتش مکروه نیست ولی در حضر مکروه است. همین مقدار کافی است برای این‌که از لغویت خارج بشود قید و وصف.

به نظر ما هر دو جواب ایشان قابل اشکال است.

اما جواب اول که ایشان فرمود شیئا ظهور دارد در نکره در مقام اثبات و اطلاق و عموم ندارد، انصافا این خلاف ظاهر است. اذا صلیت فی السفر شیئا من الصلوات فی غیر وقتها این ظاهر در تعمیم است. یعنی اذا صلیت من السفر شیئا من الصلوات،‌ای شیء کان. و الا عرفا لغو است. چه فایده‌ای دارد این‌جور صحبت کردن که یک چیزهایی هست از نمازها، یک نمازهایی هست که در سفر اگر در غیر وقتش بخوانی اشکال ندارد؟ خب چه فایده‌ای دارد برای مخاطب؟ باید مخاطب استفاده کند از این جمله. هیچ استفاده نمی‌کند.

[سؤال: ... جواب:] خلاف ظاهر عرفی است که یک کلام مهملی بگویند که هیچ فایده‌ای ندارد. ظاهر این است که می‌خواهند به مخاطب یاد بدهند احکام را که اگر در سفر نمازی را در غیر وقتش بخوانی یعنی هر نمازی که شد. و این اطلاق دارد؛ چه تقدیم چه تاخیر هر دو را شامل می‌شود.

و اما جواب دوم ایشان‌ که فرمودند این مفهوم شرط نیست...

[سؤال: ... جواب:] ایشان شیئا را مهمل گرفت؛ موجبه جزئیه گرفت. گفت یک نمازهایی هست که نمی‌خواهم توضیح بدهم. در سفر اگر در غیر وقتش بخوانی اشکال ندارد. معما طرح می‌کنید یا می‌خواهید تعلیم بکنید احکام را به مردم؟ خب این خلاف ظاهر است طرح معما. ظاهرش تعلیم احکام است به مردم که مردم استفاده کنند.

[سؤال: ... جواب:] بهرحال عرف از این تعبیرها استفاده عموم می‌کند. مثلا شما اگر بگویید اذا تکلمت فی السفر شیئا غیر ضروری فلایضرک. اگر در سفر کلامی غیر ضروری بگویی اشکال ندارد مثلا. خب این یعنی فی الجملة یا نه، می‌خواهد تجویز کند؟ می‌گوید در حضر خب انسان باید به کارهایش بپردازد، کلام لغو نگوید. ولی در سفر بالاخره انسی نیاز است، نیاز به گعده است یا در برخی از مناسبات در حضر، می‌گوید رفع شده این قلم تکلم به کلام لغوی که و الذین هم عن اللغو معرضون، خب همه جا نیست، گاهی در برخی از مناسبت‌ها کلام لغو گفتن اشکال ندارد. اذا صدر منک کلام لغو فی بعض المناسبات فلایضرک. خب بگوییم نکره در سیاق اثبات مفید عموم نیست، فی الجملة که نمی‌گوییم آن کلام لغو چیست؟ خب این خلاف ظاهر است. خب ظاهرش این است که این اطلاق دارد. برای این‌که از فایده خارج می‌شود اگر مهمل باشد.

اما اشکال دوم ایشان‌ که فرمود مفهومش مفهوم شرط نیست، ‌قبول داریم. مفهومش مفهوم شرط نیست. ولی مفهوم وصف فی الجملة که شما آقای خوئی! پذیرفتید. اکرم العالم العادل مفهوم فی الجملة‌اش این است که عالم غیر عادل وجوب اکرام ندارد. بله ممکن است عالم غیر عادل اگر هاشمی باشد وجوب اکرام داشته باشد. مفهوم فی الجمله است نه بالجملة. مطلقا نمی‌شود گفت عالم غیر عادل وجوب اکرام ندارد ولی فی الجملة این‌طور است. ولی این مطلب شما ربطی به این وجهی که ذکر فرمودید ندارد. شما دارید لایضرک را در او تصرف می‌کنید. این مثل این می‌ماند که بگوییم اکرم العالم العادل مفهوم فی الجملة دارد، خب کافی است برای مفهوم فی الجملة که اکرام مثلا عالم عادل در حکم الزامی و غیر الزامی با هم فرق کنند. ما باید ببینیم آن حکمی که ظاهر خطاب است چیه، همان حکمی که ظاهر خطاب است، این وصف ظهور دارد که این حکم مفهوم فی الجملة دارد. اگر لایضرک ظهور داشته باشد در نفی حرمت، ‌نه نفی کراهت، ظهورش در نفی حرمت باشد، خب مفهوم وصف فی الجملة می‌خواهد بگوید که در حضر فی الجملة دارد. شما می‌گویید کافی است در اختلاف حکم حضر و سفر که در حضر کراهت داشته باشد، در سفر کراهت نداشته باشد، خب این چه ربطی به محمول در این جمله دارد؟ اگر بگویند لابأس باکرام العالم العادل، خب مفهوم فی الجملة‌اش این است که عالم فاسق فی الجملة بأس دارد یعنی حرمت دارد. مفهوم وصف، فی الجملة است اما نه این‌که در حکم تصرف کنید. حکم هر چه هست، ‌ظهور حکم هر چه هست، ‌همان منتفی باید بشود عند انتفاء الوصف، منتها انتفائا بنحو الموجبة الجزئیة. لابأس باکرام العالم العادل، لابأس ظهور دارد در نفی حرمت. خب مفهوم وصف فی الجملة این است که عالم فاسق فی الجملة بأس دارد اکرامش یعنی حرمت دارد. نه این‌که بگویید آقا! مفهوم وصف فی الجملة است دیگه، می‌سازد با این‌که اکرام عالم فاسق فی الجملة کراهت داشته باشد.

[سؤال: ... جواب:] اگر لایضرک ظهور داشته باشد در ضررهای الزامی... فرض این است شما... اگر شرط هم بود آن وقت این اشکال وارد بود که حتی اگر شرط هم بود، مفهوم لایضرک در جزاء این است که در حضر یضرک اما یضرک اضرار کمالیا لااضرارا فی حکم الالزامی. اگر شما می‌گویید لایضرک مفهومش اضرار اعم است از اضرار به حکم الزامی یا اضرار به حکم استحبابی این‌که فرق نمی‌کند مفهوم شرط باشد یا مفهوم وصف. شما که می‌گویید مفهوم شرط نیست، مفهوم وصف است، چه کار دارید به حکم؟ مفهوم لابأس باکرام العالم العادل با مفهوم ان کان العالم عادلا فلابأس باکرامه، خب مفهوم این‌ها فرق‌شان این است که ان کان العالم عادلا فلابأس باکرامه، شمای آقای خوئی می‌گویید مفهومش مطلق است. یعنی ان لم یکن العالم عادلا ففی اکرامه بأس یعنی حرام مطلقا، ولی لابأس باکرام العالم العادل مفهومش این است که عالم غیر عادل فی اکرامه بأس أي حرمة منتها نمی‌گوییم هر عالم فاسقی اکرامیش حرمت دارد، فی الجملة حرمت دارد.

[سؤال: ... جواب:] نه. اگر محقق موضوع نبود، بود ان کان فی السفر، می‌گفت صلاتک فی غیر وقتها ان کان فی السفر فلایضرک. خب این‌که دیگه مفهوم شرط دارد. دقت کنید! صلاتک شیئا فی غیر وقتها ان کان فی السفر فلایضرک، خب این‌که دیگه مفهوم شرط دارد. ولی اگر شما بیایید اشکال کنید که آقا! ان کان فی السفر لایضرک یعنی مضر به کمال نیست، مکروه نیست، خب مفهوم شرط هم این است که اگر در سفر نبود، مضر به کمال است، یعنی می‌تواند مکروه باشد. این اشکال دیگری است. آقا!‌این اشکال ما است؛ نه اشکال آقای خوئی. اشکال آقای خوئی این است که می‌خواهد اینجا بین مفهوم شرط و مفهوم وصف فرق بگذارد. ما اشکال می‌کنیم به این صحیحه؛ می‌گوییم لایضرک اعم است از ضرر به کمال یا ضرر به اصل الزام. لایضرک زیان ندارد به حال تو ولی اگر در حضر بود زیان دارد به حال تو یعنی خلاف مستحب مؤکد است. این اشکال ما است. بله، ما حرف‌مان این است، ما جوابی که از این صحیحه می‌دهیم همین است که مفهوم لایضرک یضرک است. یضرک معنایش این نیست که گناه کردی. از آن مقام مؤمنینی که و الذین هم علی صلواتهم یحافظون، آمدی پایین؛ اما فاسق نشدی. این اشکال ما است. آقای خوئی می‌گویند اگر مفهوم شرط بود مشکلی نبود، چون مفهوم وصف است مفهوم وصف فی الجملة است، بعد برای این‌که بگویند مفهوم وصف فی الجملة است رفتن سراغ این‌که مفهوم لایضرک یضرک است، می‌سازد با این‌که برای مسافر مکروه نیست ولی برای حاضر مکروه هست. این چه ربطی به مفهوم وصف فی الجملة دارد؟ مفهوم وصف فی الجملة راجع به این‌که بگوید آن طبیعی که فاقد وصف است. لابأس باکرام العالم العادل می‌گوید طبیعت عالم که فاقد عدالت است، فی الجملة فی الجملة اکرامش بأس دارد؛ بأس هم به همان ظهور خودش باید حفظ بشود یعنی حرمت.

شما می‌گویید آقا! لایضر است، یضر هم که معنایش حرمت نیست، این‌که ربطی ندارد به بحث مفهوم شرط و وصف. اگر حتی اگر مفهوم شرط هم بود باز این اشکال بود. حتی اگر مفهوم شرط بود. صلاتک شیئا فی غیر وقتها ان کان فی الحضر فلایضرک، باز این اشکال جا داشت با این‌که این مفهوم شرط است دیگه. صلاتک شیئا فی غیر وقتها ان کان فی السفر فلایضرک مفهومش این می‌شود که ان لم یکن فی السفر فیضرک، ‌باز این اشکال شما جا داشت و ما اشکال‌مان همین است که یضرک، موجب منقصت می‌شود و لو مفهوم شرط باشد.

پس اصل اشکال چیز دیگری است. اصل اشکال این است که یضرک جامع بین حرمت و کراهت است و لایضرک مفهومش این است که یضرک، اما نه این‌که حرام است؛ چه مفهوم شرط باشد چه مفهوم وصف.

پس از این روایت هشتم هم گذشتیم.

[سؤال: ... جواب:] آها!. اگر یضرک ظهور داشته باشد به یضر بدینک، اصلا یضر بود، یضر بدینک نه یضر بکمالک، خب صلاتک شیئا فی السفر فی غیر وقتها لایضر بدینک، خب انصافا مفهومش این بود که در حضر صلات در غیر وقتها یضر بدینک، می‌شو حرف صاحب حدائق و اطلاق داشت. چون عرض کردم این‌که شما به طور مطلق تجویز می‌کنی صلاتک شیئا فی السفر لایضر بدینک، این مقصود نماز شب باشد که مستحب است، این عرفی نیست. چون بحث اضرار به دین وقتی مطرح می‌کنی، بعد بگویید مرادم نماز شب است، در سفر، اول وقت بخوانید؟ قدر متیقن از این خطابات نمازهای فریضه است که مردم می‌خواندند. حملش بر خصوص نماز شب، عرفی نیست. علاوه بر این‌که چه بسا گفته می‌شود هم‌‌‌‌آن‌که آقای سیستانی هم قائلند که نماز شب در حضر هم از اول شب مشروع است و اختصاص به سفر ندارد. بله، نماز شب اول وقت در حضر، ترک مستحب افضل هست ولی در سفر نه، فرقی نمی‌کند خیلی؛ یعنی مستحب مؤکد نیست که آخر شب بخوانیم. ولی اصل مشروعیت نماز شب در حضر از اول شب است. و این خالی از وجه نیست. آقای سیستانی هم نظرشان همین است. ان‌شاءالله همین را مطرح می‌کنیم.

[سؤال: ... جواب:] چون آقای خوئی بحث را برد به مفهوم شرط و مفهوم وصف. ما می‌گوییم هیچ ربطی ندارد بحث به مفهوم شرط و مفهوم وصف.

[سؤال: ... جواب:] خب اگر مفهوم شرط هم باشد، انتفاء جزاء این است که یضرک. یضرک هم که شما می‌گویید با منقصت و عدم کمال می‌سازد.

[سؤال: ... جواب:] لایضرک نفی صرف الوجود ضرر است. مفهومش ثبوت ضرر است. اگر ضرر ظهور دارد در ضرر به دین، لایضرک مفهومش این است که در سفر یضر بدینک. پس اشکال جای دیگری است که باید روی آن ترکیز می‌شد.

خب روایت...

[سؤال: ... جواب:] یعنی در سفر قضاء بکنیم اشکال ندارد؟ ... خب نماز مستحب که ندارد که.

روایت نهم: موثقه ابی بصیر: ان الصلاة اذا ارتفعت فی اول وقتها رجعت الی صاحبها و هو بیضاء مشرقة تقول حفظتنی حفظک الله و اذا ارتفعت فی غیر وقتها بغیر حدودها رجعت الی صاحبها و هی سوداء مظلمة تقول ضیعتنی ضیعک الله.

صاحب حدائق می‌گوید ببینید! نماز اگر در اول وقتش بالا برود بر می‌گردد به صاحبش می‌گوید حفظتنی حفظک الله، اگر در غیر وقتش بالا برود، برمی گردد به صاحبش محکم می‌خورد فرض کنید روی سر صاحبش و هی سوداء مظلمة تقول ضیعتنی ضیعک الله.

آقای خوئی فرمودند که در کافی و وسائل این روایت دارد: اذا ارتفعت فی اول وقتها. در تهذیب و حدائق دارد: اذا ارتفعت فی وقتها. و چون کافی اضبط است پس حق تقدم با او است. می‌شود اذا ارتفعت فی اول وقتها. وقتی این‌جور شد دلالت نمی‌کند بر مدعای صاحب حدائق. چرا؟ برای این‌که می‌شود ان الصلاة اذا ارتفعت فی اول وقتها مسلم نماز در اول وقت لازم نیست. فوقش صاحب حدائق می‌گوید نماز ظهر را بعد از این‌که سایه مساوی بشود با شاخص تاخیر نیندازید اما اول وقت که لازم نیست بخوانید. و آنی که صاحب حدائق می‌گوید مفاد این روایت نیست. آنی که مفاد این روایت هیچکس قائل به وجوبش نشده. این روایت می‌گوید اذا ارتفعت فی اول وقتها. اول وقت صاحب حدائق هم می‌گوید واجب نیست.

بله، آقای خوئی فرمودند که طبق نقل تهذیب که اذا ارتفعت فی وقتها استدلال صاحب حدائق جور در می‌آید چون در مقابل نماز در غیر وقت فضیلت است. و لکن آقای خوئی می‌گویند باز ما اشکال می‌کنیم. اشکال ما این است که روایت می‌گوید اذا ارتفعت فی غیر وقتها بغیر حدودها. نگفت اذا ارتفعت فی غیر وقتها بطور مطلق. بغیر حدودها، یعنی فاقد شرائط صحت باشد. خب این‌که معلوم است. بدتر از این هم باید بگوید نماز به صاحب نماز. اما اذا ارتفعت فی غیر وقتها مع حدودها چطور؟ او را که نگفته که.

به نظر ما این مطلب قابل مناقشه است. اما راجع به آن‌که در کافی دارد: اول وقتها، مهم آن نیست. مهم ذیل است که اذا ارتفعت فی غیر وقتها. و آن اول وقتها ظاهرش این است که در نماز دو وقت داریم. وقت اول وقت دوم. وقت اول همان وقت فضیلت نماز است که صاحب حدائق می‌گوید واجب است مبادرت به نماز در حال اختیار در آن زمان. مراد از اول الوقت، آن است. و اصلا ما کاری به آن جمله ان الصلاة اذا ارتفعت فی اول وقتها نداریم؛ مهم جمله دوم است که اذا ارتفعت فی غیر وقتها.

و اینی هم که ایشان گفت کافی اضبط است و اذا ارتفعت فی اول وقتها کافی نقل کرده، این درست نیست. برای این‌که نسخ کافی مختلف است. وافی هم که از کافی نقل می‌کند اول در آن نیست؛ فی وقتها هست. و لذا این‌که ایشان گفته کافی اضبط است و در کافی اول وقتها هست، نخیر. وافی از کافی نقل می‌کند بدون اول. بعض نسخ کافی هم بدون اول است. ایشان خوب بگوید که مجمل است که روایت اول وقتها دارد یا وقتها. ولی اصلا مهم نیست. مهم جمله دوم است: اذا ارتفعت فی غیر وقتها.

و خلاف ظاهر است که حمل کنیم اذا ارتفعت فی غیر وقتها را بر غیر وقت واجب به معنای این‌که نماز ظهر را مثلا قبل از اذان ظهر بخواند یا قبل از غروب آفتاب بخواند.

[سؤال: ... جواب:] ما اگر روایت در خصوص تاخیر آمده بود، تردید نداشتیم که حق با صاحب حدائق است. چرا؟ برای این‌که این ظاهرش تاخیر از همان وقت متعارف هست و این خلاف متعارف است که این روایت بخواهد بگوید اگر تاخیر بیندازی تا قضاء بشود. چون نماز خواندن در غیر وقت یعنی نماز قضاء؟ ... خب این عرفی نیست که این روایت بخواهد بگوید نماز را قضاء نکنید اداء بخوانید. ظاهر این روایت که اگر باشد تاخیر الصلاة عن وقتها همان وقت متعارف نماز است. و لکن آنی که ما مانع می‌شود حرف صاحب حدائق را بزنیم، این روایت در خصوص تاخیر که نیامده. و اهل سنت نماز را گاهی مقدم می‌کردند بر وقت. نماز صبح را گاهی در فجر کاذب می‌خواندند. نماز مغرب را گاهی قبل از اذان مغرب می‌خواندند و لذا شاید این روایت ناظر به این‌ها است. و بغیر حدودها هم که گفته شاید این را می‌خواهد بگوید که این‌ها حدود نماز را با این کارشان مختل می‌کنند.

و لذا این روایت هم به نظر ما تمام نیست.

[سؤال: ... جواب:] عرض می‌کنم، اگر این روایت در خصوص تاخیر نماز از وقتش باشد، آخه متعارف را دارد نهی می‌کند. ... آخه این روایت می‌خواهد قضاء شدن نماز را بگوید حفظتنی حفظک الله، ضیعتنی ضیعک الله؟ این خلاف فهم عرفی است. بهرحال ما چون این روایت ناظر به خصوص تاخیر نیست و اهل سنت مبتلا بودند به تقدیم نماز بر وقت شرعی، ‌احتمال می‌دهیم عمل آن‌ها را دارد نهی می‌کند و چون دارد بغیر حدودها نمی‌توانیم اطلاق‌‌گیری بکنیم. نه، کسانی که نماز را در غیر وقتش می‌خوانند حدود نماز را مراعات نمی‌کنند. خب این شبهه مصداقیه است نسبت به آن‌هایی که نماز را از وقت فضیلت تاخیر می‌اندازند. و لذا به این روایت هم استدلال نمی‌شود کرد.

روایت دهم روایت امالی است که سندش ضعیف است از حسین بن ابراهیم تاتانة مجهول است، نقل می‌کند از عمار ساباطی: من صلی الصلوات المفروضات فی اول وقتها و اقام حدودها رفعها الملک الی السماء بیضاء نقیة و هی تهتف تقول حفظک الله کما حفظتنی و من صلاها بعد وقتها من غیر علة و لم یقم حدودها رفعها الملک سوداء مظلمة و هی تهتف ضیعتنی ضیعک الله.

خب این روایت امتیازش بر روایت قبلی این است که در خصوص نماز بعد الوقت است. تقدیم نماز را شامل نمی‌شود. و صدرش هم داشت من صلی المفروضات فی اول وقتها. ذیلش هم دارد من صلاها بعد وقتها من غیر علة. خود من غیر علة نشان می‌دهد که متعارف عرفی این است که نماز را از وقت معروف فضیلت تاخیر بیندازیم. یعنی نماز را از بلوغ ظل مثل الشاخص تاخیر بیندازیم.

[سؤال: ... جواب:] اولش می‌گوید من صلی الصلوات المفروضات فی اول وقتها تقول حفظک الله کما حفظتنی و من صلاها بعد وقتها من غیر علة و لم یقم حدودها... و من صلاها بعد وقتها من غیر علة، در مقابل من صلاها فی اول وقتها، و ظاهر اول وقتها همان وقت اولی است که در روایات گفت اول الوقتین افضلهما.

و لذا بعید نمی‌دانیم دلالت این روایت بر مدعای صاحب حدائق تمام باشد.

این‌که بگوییم مورد روایت لم یقم حدودها هست، لم یقم حدودها ظاهرش این است که خود این عدم اتیان نماز در وقت مقرر، عدم اقامه حدود است و الا می‌شود ضم الحجر فی جنب الانسان، خب نماز را اول وقت هم بخوانی، اخلال به شرائطش بکنی باطل است. چه خصوصیت دارد که نماز را در غیر وقت بخوانی، ‌نماز را بعد الوقت بخوانی و حدودش را مرعات نکنی؟ حدود را هر کی مراعات نکنی مشکل دارد چه اول وقت چه آخر وقت. پس این روایت ظهورش...

[سؤال: ... جواب:] حدود را هر کی مراعات نکنی همین است. پس چرا می‌گوید اگر اول وقت بخوانی حدود را رعایت کنی می‌گوید حفظتنی حفظک الله، اگر بعد الوقت بدون علت نماز بخوانی، ‌حدود را رعایت نکنی می‌گوید ضیعتنی ضیعک الله، بگوییم یعنی وضوء نداشتی این عرفی نیست. این ظاهرش این است که یعنی بخاطر همان عدم رعایت وقت حدود را مراعات نکردی. این ظاهرش این است.

ولی سند این روایت مخدوش است.

و لذا به نظر ما دلالت این روایات بعضا یا سند این روایات در برخی از این روایات تمام نیست.

آخرین روایت هم نهج البلاغة است. محمد بن ابی بکر، امام نامه‌ای به او نوشت. در نامه این‌جور نوشت: ثم ارتقب وقت الصلاة فصلها لوقتها و لاتؤخرها عنه لشغل فان رجلا سأل رسول الله صلی الله علیه و آله عن اوقات الصلاة فقال اتانی جبرئیل فأرانی وقت الظهر حین زالت الشمس ثم أرانی وقت العصر و کان ظل کل شیء مثله فصل لهذه الاوقات و الزم السنة المعروفة و الطریق الواضح.

خب این هم امر می‌کند محمد بن ابی بکر را به نماز در وقت معروف به وقت فضیلت.

ولی سند این روایت و لو نهج البلاغة است اما تمام نیست. دلالتش هم قابل مناقشه است. چون ممکن است امر ولائی بوده، امام به والی خودش امر ولایی می‌کند و این دلیل بر این‌که این حکم شرعی باشد نیست.

و لذا این روایت هم دلالتش تمام نشد.

خلاصه مطلب این شد که الاقوی عدم وجوب المبادرة الی الصلوات کصلاة الظهر و یجوز تاخیرها عن وقت الفضیلة اختیارا.

حالا ان‌شاءالله فردا خلاصه اقوال و ساعات این اوقات را که برخی از آقایان پیدا کردند، مطرح می‌کنیم و وارد بحث بعدی می‌شویم ان‌شاءالله.